

خصومت نیاید او را سحر و  
 با کثر برید بر بد من  
 برفت چون کبک دار در خرام  
 تن او نرم نه سخت بسیار  
 شکنجش بود بر شکم یکد خط  
 جوطای نطق گوید سخن  
 گند خدمت او بارانگو  
 بود سینه تنگت سیم از وجه  
 خدایش سرشت کوه کام  
 تنش در لطافت چو بلور است  
**در بیان داستان زن و دختران**  
 زن و دخترانی کوزان مانی است  
 چنان صورت مسترح او مانی است  
 قدا و نه کوه نه آرز  
 بود اهل بجه هوس دیده باز  
 نه اندام او

نه اندام او سخت باشد نرم  
 بود سخت هم کوشش این او  
 لبش ز به ساق او لاغر است  
 مدور کلویت کوه کام  
 نه بر عضو مستور مویست لب  
 ز آب منی میدهد بوی خوش  
 بود همچنان کبک صیت سخن  
 بدانش رستان کس لطف  
 بجزن الم هست نخلین مدام  
 بدستش خوش آمد دیگر بوجه  
 بتصویب یار دارد هوس  
 بود عاشق شکل تصویر بس  
 بلقیل او خامه دم باعث است  
 بلقیل او خامه دم باعث است  
 دیگر هستی کان زن ثالث است

Copyright © King Saud University